شهید قاسم سلیمانی | شهید ابومهدی المهندس | شهید مصطفی چمران | شهید ادواردو آنیلی | شهید حسن شاطری | شهید حسن طهرانی مقدم | شهید حسین همدانی | شهید محسن فخری‌زاده | شهید صیاد شیرازی | شهید محسن حججی | شهید سیدمحمدباقر حکیم | شهید عماد مغنیه | شیخ ابراهیم زکزاکی | دکتر رمضان عبدالله | سردار ابراهیم محمدزاده | سیدحسن نصرالله

شهید قاسم سلیمانی سردار زهرایی (س)

کامران پورعباس

فاطمیه است و همه جا فریاد «یا زهرا(س)» بلند است و مجالس عزای فاطمی برپا.

از سوی دیگر در آستانه سالگرد شهادت حاج قاسم سلیمانی، سردار حضرت زهرایی هستیم.

چه بجاست که یادی کنیم از شهید حضرت زهرایی، حاج قاسم سلیمانی و جلوه‌های فاطمیِ سردار بزرگ و پرافتخار اسلام.

اعتقاد و ارادت راستین به زهرای اطهر

حاج قاسم سلیمانی اعتقاد و ارادت راسخ و راستین و مخصوصی به زهرای اطهر(س) داشت.

شهید قاسم سلیمانی می‌گفت:

«من خودم در دعاهای خودم، عموماً توسل پیدا می‌کنم به حضرت زینب و حضرت فاطمه؛ چون اهل بیت به این دو بانوی بزرگوار خیلی توجه دارند.»

پرورش یافته عاشورا و نوکر حضرت زهرا

یوسف افضلی از عاشورایی و اهل بیتی بودن حاج قاسم می‌گوید:

«در مرحله اول بدون شک شهید والامقام حاج قاسم سلیمانی پرورش یافته مکتب عاشورا بود و علاقه شدیدی به اهل بیت علیهم‌السلام و نوکری حضرت زهرا سلام الله علیها و امام حسین علیه‌السلام داشتند و عملاً در اعمال و رفتارشان همین عشق و علاقه به اهل بیت علیهم‌السلام و ارادت به حضرت زهرا سلام‌الله علیها به خوبی دیده می‌شد.»

نام فاطمه اعجاز می‌کند

توسل و ارادت سردار دلها به بانوی دو عالم حضرت زهرای مرضیه در مراحل سخت جنگ تحمیلی و مبارزه با داعش زبانزد همه است.

سردار جواد اکبیا فرمانده سابق انتظامی مشهد مقدس، فرمانده سابق مرزبانی خراسان رضوی و از همرزمان شهید سلیمانی خاطرنشان می‌نماید:

«سردار سلیمانی ارادت ویژه‌ای به حضرت زهرا(س) داشتند، می‌گفتند نام حضرت فاطمه(س) اعجاز می‌کند، در مواضع سخت دوران دفاع مقدس با توسل به این بانوی بزرگوار و بردن نام ایشان پیروز می‌شدیم.... همرزمان ایشان هم تعریف می‌کنند که هر وقت در جبهه برای حاج قاسم سلیمانی مشکلی پیش می‌آمد می‌گفت بگردید روضه‌خوانی پیدا کنید که با نام فاطمه(س) گره ما را برطرف کند. شهید قاسم سلیمانی در جمع خانواده‌های شهدای دفاع مقدس هم درباره عنایات حضرت زهرا سلام‌الله علیها و نیز توسل و توجه رزمندگان اسلام در شرایط سخت دفاع مقدس سخن گفته است.»

سردار غلامرضا کرمی، مسئول مرکز پژوهش و نشر آثار ستاد بازسازی عتبات عالیات نیز می گوید:

«مهم‌ترین توسلات حاج قاسم، توسل به حضرت زهرا(س) بود.... در سخنرانی‌های دوران جنگ ایشان بارها توسل به حضرت زهرا(س) وجود دارد. در شبهای عملیات، صحبت برای رزمندگان و عمده توسلات حاج قاسم به حضرت زهرا(س) بود.»

پناهگاهی جز زهرا نداشتیم

به فاصله کوتاهی بعد از شهادت حاج قاسم برای نخستین‌بار صحبت‌های سردار درباره کمک‌ها و محبت‌های حضرت زهرا به رزمندگان دفاع مقدس منتشر و کلیپ آن بصورت گسترده در فضای مجازی پخش گردید.

شهید سلیمانی در این سخنان می‌گوید:

«ما هر وقت در سختی‌های جنگ فشارها بر ما حادث می‌شد، اون وقتی که بصورت بسیار مظطری هیچ کاری ازمون برنمی‌آمد، پناهگاهی جز زهرا نداشتیم و ما هم پناهگاهمون زهرا بود.»

در این صحبت‌ها از یاد حضرت زهرا و ذکر «یا زهرا» در میان رزمندگان و قدرت و محبت مادری حضرت زهرا در مصائب عظیم جنگ تحمیلی یاد نمود و جمعیت حاضر نیز زار زار گریستند.

بنیانگذار ستاد بازسازی عتبات عالیات

سردار سلیمانی بنیانگذار ستاد بازسازی عتبات عالیات است.

حجت‌الاسلام علی شیرازی، مسئول نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه ثارالله در این‌باره می‌گوید:

«سردار سلیمانی که بنیانگذار ستاد بازسازی عتبات هم بود، در کنار عشق به خاندان رسول‌الله(ص) وقتی غربت حرم‌های مطهر ائمه(ع) در کربلا را دید، تصمیم به بازسازی و توسعه اعتاب مقدسه عراق گرفت و برای این امر هم از هیچ کوششی دریغ نکرد؛ تا جایی که با وجود حضور داعش و تکفیری‌ها در عراق، ابتدا منطقه را امن و برای توسعه حرم‌ها برنامه‌ریزی کرد.»

آقای یوسف افضلی معاون مشارکت‌های مردمی ستاد بازسازی عتبات عالیات، مأموریت‌های ویژه که حاج قاسم به ستاد بازسازی دادند را شرح می‌دهد.

نخست مأموریت‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت:

«در قالب کوتاه‌مدت ابتدا دوستان حدود شش ماه حرمین را نظافت می‌کردند و کار بهداشتی و کارهای ظاهری آن را انجام می‌دادند. اما در برنامه «میان مدت» حدود ۱۵۰ پروژه را انجام دادند، مثلاً سنگ‌های کف حیاط حرمین شریفین را تعویض کردند یا نیم ضریح‌ها ساخته شد.»

شبستان حضرت زهرا و صحن عقیله بنی‌هاشم

به تصریح آقای افضلی، سپس ستاد وارد مأموریت‌های بلندمدت شد و کارهای فوق‌العاده عظیمی انجام داد:

«اما در بحث «بلندمدت» وارد توسعه حرمین شریفین در نجف، کربلا، کاظمین و سامراء و چند شهر کوچک دیگر مثل مصیب و بلد در جنوب استان صلاح‌الدین عراق شدیم. به عنوان مثال در طرح بلندمدت، ساخت شبستان حضرت زهرا سلام‌الله علیها در کنار حرم مطهر آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شهر نجف را داشتیم که بیش از ۲۲۰ هزار مترمربع وسعت دارد و یکی از بزرگ‌ترین پروژه‌های ایران در جهان اسلام شناخته شده.... دومین پروژه مهم ستاد بازسازی عتبات، صحن عقیله بنی‌هاشم سلام‌الله علیها در شهر کربلای معلی است.»

صحن مطهر عقیله بنی‌هاشم در کربلا و با مساحت ۱۴۰ هزار متر مربع در گودال قتلگاه واقع گردیده است. از یک طرف به تل زینبیه وصل می‌شود و از طرف دیگر به خیمه‌گاه حسینی.

صحن حضرت زهرا همچون نگینی درخشان در جوار حرم مطهر امام علی می‌درخشد.

حرم مطهر علوی حدود ۲۰۰ سال بدون هیچ توسعه‌ای مانده بود. با اجرای طرح صحن حضرت زهرا، این مکان مقدس بیش از ۲۰ برابر گسترش یافت.

بخش زیارتی صحن در ۴ طبقه به مساحت ۱۰۰ هزار متر مربع و بخش غیرزیارتی هم در ۵ طبقه و به مساحت ۱۲ هزار متر مربع ساخته شده است.

فضای عبادتی و زیارتی شامل یک مصلای بزرگ بوده و تمامی خدمات رفاهی در آن در نظر گرفته شده است.

ساخت و ساز صحن بر اساس معماری ناب اسلامی ایرانی صورت گرفته است.

عظمت صحن حضرت زهرا به‌حدی است که بزرگ‌ترین پروژه عمرانی جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور محسوب می‌شود.

علاقه بی‌حد و اندازه به مادر سادات

سردار سلیمانی به حضور در جلسات عزای اهل بیت عصمت و طهارت توجه زیادی داشت و از کودکی در این مسیر قرار داشت. در روستای خودشان هر سال خیمه عزا برپا می‌نمود. تا زمان شهادت نیز اهتمام ویژه‌ای به این امر داشت.

در کرمان حسینیه‌ای به نام ثارالله(ع) وجود دارد که حاج قاسم از بانیان، فعالان و پیگیر فعالیت‌های آن بود و این حسینیه را کانون فعالیت‌های فرهنگی کرد و در دهه محرم حداقل یکی و دو روزی به حسینیه می‌آمد و به عزاداران خیرمقدم می‌گفت و دیگر کارها را انجام می‌داد.

وقتی به تهران آمد، منزل مسکونی‌اش در کرمان را برای برگزاری مراسم سوگواری اهل‌بیت وقف حضرت زهرا کرد و نام «بیت‌الزهرا» را برای آن انتخاب نمود.

مقید بود در فاطمیه مراسم داشته باشد و خودش مداح و سخنرانش را دعوت می‌کرد و همیشه خود را به این مجلس می‌رساند. کارهای هیئت را انجام می‌داد و حتی خودش ساختمان را جارو و تی می‌کشید.

هر سال در عزاداری در بیت‌الزهرا شرکت می‌کرد و بانی مجلس بود. در مراسمات دم در می‌ایستاد و به عزاداران حضرت زهرا و مهمان مجلس خیرمقدم می‌گفت.

حاج قاسم در منزل هم هفته‌خوانی داشت.

وداع با سردار در اول فاطمیه

سرانجام این سرباز ولایت در نقطه‌ای بسیار نزدیک به محل شهادت فرزندان زهرا، همچون فرزندان زهرا بدون سر و با بدن تکه‌تکه به مقام عظمای شهادت نائل آمد.

پیکر مطهر سردار دلها در اول فاطمیه دفن گردید.

یوسف افضلی معاون مشارکت‌های مردمی ستاد بازسازی عتبات عالیات می‌گوید:

«حاج قاسم علاقه بسیار عجیبی به بی‌بی حضرت زهرا(س) داشت و حتی منزل شخصی خودش را «بیت‌الزهرا(س)» کرد و در ایام فاطمیه در شهرستان راور کرمان مجلس عزای حضرت زهرا برگزار می‌کرد.

علاقه‌اش به حضرت زهرا حد و اندازه نداشت و دیدیم که بعد از شهادت، مراسم تشییع در عراق و در ایران به‌طول انجامید و وقتی قرار شد تدفین در کرمان انجام شود، آن اتفاق برای مردم تشییع‌کننده و عزادار افتاد و باز هم تدفین به عقب افتاد و بالاخره در نخستین روز از ایام فاطمیه دفن شد که به‌نظر من ارتباط مستقیمی با علاقه حاج قاسم به مادر سادات دارد.»

در مسیر فاطمه و فرزندانش

انتشار وصیتنامه شهید سلیمانی، جلوه عظیم دیگری از ارادت بی‌حد و حصر این سردار زهرایی به ساحت مقدس ام‌الائمه را آشکار نمود.

در وصیتنامه حاج قاسم آمده است:

«خداوندا!ای قادر عزیز و ای رحمان رزّاق، پیشانی شکر شرم بر آستانت می‌سایم که مرا در مسیر فاطمه اطهر و فرزندانش در مذهب تشیّع- عطر حقیقی اسلام- قرار دادی و مرا از اشک بر فرزندان علی‌بن‌ابیطالب و فاطمه اطهر بهره‌مند نمودی.»

در کنار حضرت زهرا

خانم زینب سلیمانی، یادگار گرامی شهید سلیمانی به فاصله کوتاهی پس از شهادت سردار، از حال و هوای مراسم شهادت حضرت زهرا که بدون حضور پدر برگزار شد، نوشت:

«بابا جان. چقدر در این شب‌ها جایتان خالیست. همیشه جلوی درب، تمام مدت سر پا می‌ایستادی و به مهمان‌های مجلس حضرت زهرا خوش‌آمد می‌گفتی.

خوشا به سعادتت که امسال در کنار حضرت زهرا نشستی و نظاره‌گر مجلس هستی. چقدر قشنگ امسال به مهمان‌های مجلس حضرت زهرا خوش‌آمد میگی و چقدر قشنگ رایحه خوش خون پاکت در مجلس حس میشه.»

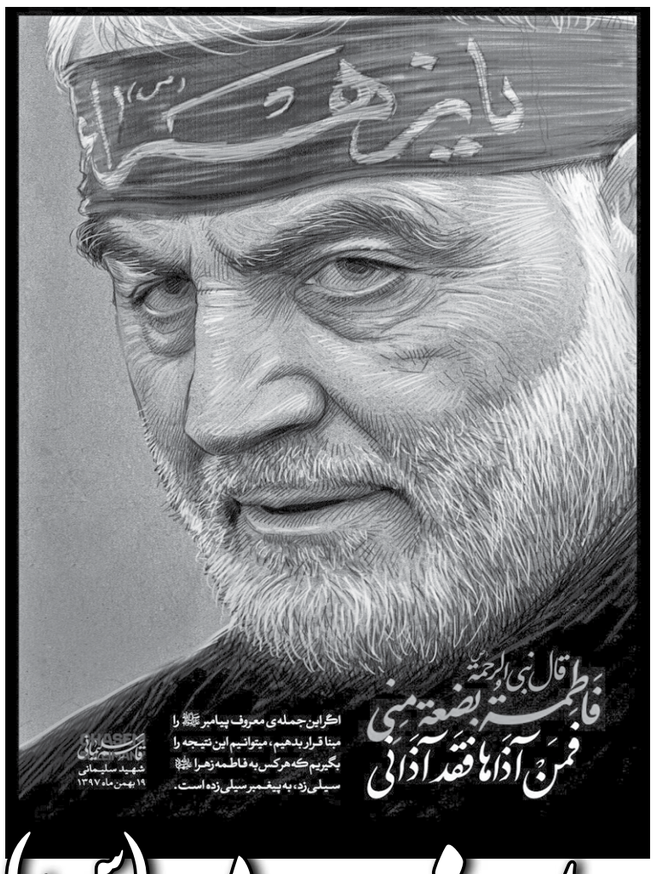

به مناسبت دومین سالگرد شهادت محمد شیبانی

راننده حاج‌قاسم در لحظه شهادت چه کسی بود؟

زهرا قربانی

جغرافیای سیاسی باعث شده است که کشورها در کنار هم قرار بگیرند اما مردمانشان بعضاً از یکدیگر هیچ اطلاعی نداشته باشند. ما مردمان آسیای غربی به‌خصوص ما ایرانی‌ها و عراقی‌ها به‌خاطر مشترکات فراوان گاهی آن‌قدر در هم آمیخته می‌شویم که برای آرمان‌های مشترک‌مان جان هم می‌دهیم. چه قاسم سلیمانی و چه ابومهدی المهندس همه برای آرمانی واحد در این راه فدا می‌شوند تا اسلام و مسلمین عزیز بمانند. یکی دیگر از این مجاهدین مخلص، شهید محمد شیبانی است. او متولد و بزرگ شده ایران و اصالتاً عراقی بود. شهید شیبانی جهاد خود را تا آخرین لحظه ادامه داد و در لحظات پایان زندگی خود راننده حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس بود و به همراه شهدای امت اسلامی به لقاءالله پیوست. برای آشنایی بیشتر با شهید هم کلام شدیم با خواهر شهید، فاطمه شیبانی تا ناگفته‌هایی از خانواده مجاهد خود را از پدربزرگ تا پدر، برادر و همسر شهیدش که همه در راه انقلاب و اسلام فدا شدند را برای ما بازگو کند. امید که مقبول حضرت حق واقع شود....

مهاجرت خانواده‌ام

پدربزرگ مادری‌ام قبل از انقلاب با مبارزین ایرانی در ارتباط بود و بعدها با پیروزی انقلاب اسلامی و ورودش به سپاه بدر، ارتباطش با مجاهدین ایرانی بیشتر شد. آن دوره بعثی‌ها شیعیان را بسیار آزار و شکنجه می‌دادند و چون پدربزرگم از شیعیان مبارز بود فضای کشور عراق دیگر برایش امن نبود و به راحتی نمی‌توانست به فعالیت‌هایش ادامه دهد. به همین دلیل با خانواده به ایران مهاجرت کردند. مادرم تعریف کرده است که دوره حاکمیت بعثی‌ها، عراق جای زندگی نبود و حتی محیط مدرسه هم برای دانش‌آموزان مناسب نبود و بدون دلیل معلمان و کارکنان مدرسه که همگی بعثی بودند، دانش‌آموزان را کتک می‌زدند. مادرم می‌گوید که حتی در کلاس قرآن‌شان که برای حفظ احترام قرآن، روسری به سر می‌کردند معلم‌ها اجازه حجاب گرفتن نمی‌دادند ولی الحمدلله عراق اکنون این‌گونه نیست. آنها با قایق از راه هویزه به ایران آمدند. ماه‌های ابتدایی مهاجرت‌شان از شرایط و اسکان خوبی برخوردار نبودند اما مدتی بعد مجاهدین ایرانی متوجه حضور پدر بزرگم در ایران شدند و آنها را به اردوگاه رفیع در خوزستان بردند. ماه‌ها بعد ساکن کرمانشاه شدند.

ازدواج پدر و مادرم

زمانی که پدربزرگ مادری‌ام در سپاه بدر خدمت می‌کرد، پدرم از فرماندهان وی بود. پدرم به دوستان خود گفته بود که قصد ازدواج دارد و دنبال دختر خوب می‌گردد که دوستانش به پدر بزرگم اشاره کرده بودند وگفته بودند که ابوعلی (پدربزرگم) دختران خوبی دارد. آن زمان پدرم ۲۴ و مادرم ۱۴ سال سن داشت و با پدربزرگم صحبت کرد و به خواستگاریِ مادرم آمد. سال ۱۳۶۶ ازدواج کردند. خانواده کاملاً انقلابی داشتم و پدربزرگم، پدرم، عمو و دایی‌هایم همگی انقلابی بودند و عاشق امام خمینی(ره) بودند.

محمد دهه هفتادی بود

من اولین فرزند خانواده و متولد ۱۳۶۸ هستم. برادرم آذر سال هزار و سیصد و هفتاد و چهار در بیمارستان امام حسین(ع) کرمانشاه متولد شد. محمد اولین پسر خانواده بود و نزد همه ما عزیز و مادرم او را نذر امام حسین(ع) کرده بود.

دوران نوجوانی

پس از سقوط صدام یک سالی در ایام اربعین در نجف بودیم و عراق هم از لحاظ امنیتی شرایط چندان خوبی نداشت. متوجه شدیم محمد نیست. نبودش ساعت‌ها طول کشید. پدرم قسم خورد که اگر محمد برگردد حتماً او را تنبیه می‌کند؛ به ناچار از خانه بیرون زد تا محمد را پیدا کند. در نهایت محمد را در یکی از موکب‌های مسیر نجف به کربلا پیدا و مشاهده کرد که محمد در حال خدمت به زوار امام حسین(ع) است. هنگامی که با محمد به خانه بازگشت بسیار ناراحت بود و مادرم جویای ناراحتی‌اش شد و گفت: حالا که پیدا کردی دیگر چرا ناراحتی؟ که پدرم گفت: قسم خورده‌ام که محمد پیدا شد، تنبیه‌اش کنم. مادرم پیشنهاد کرد که به جای تنبیه، پدرم روزه بگیرد و به محمد هم گفت: «از این به بعد هر کجا که می‌روی، قبلش به ما اطلاع بده». برادرم هم فکر کرده بود اگر اجازه بخواهد خانواده‌ام به خاطر شرایط به او اجازه نمی‌دهند. محمد خدمت به زوار اباعبدالله(ع) را خیلی دوست داشت و عاشقانه خادم زوار امام حسین(ع) بود.

اعزام به سوریه

پدرم سال ۱۳۸۹ بر اثر عوارض شیمیایی به جای مانده از دفاع مقدس به شهادت رسید. محمد از شهادت پدر بسیار ناراحت بود و با آغاز جنگ سوریه

تصمیم گرفت به سوریه برود و راه پدر را ادامه دهد. سن زیادی نداشت و اول دبیرستان بود به همین دلیل ابتدا مادر مخالفت کرد البته نه برای جهادش؛ بلکه می‌گفت درس‌ات را تمام کن و بعد برو. محمد پس از اصرارهای متوالی، مادرم را راضی کرد تا برگه رضایت‌نامه را امضا کند. در ایران نزد عموهایم آموزش‌های لازم را دید و از کتائب سیدالشهدا به سوریه اعزام شد. هنگامی که به سوریه رفت خیلی خوشحال بود. زمانی که در مأموریت بود به خاطر مسائل امنیتی به هیچ عنوان با ما تماس نمی‌گرفت و می‌گفت از لحاظ امنیتی درست نیست. عموماً از مسائل و اتفاقات سوریه با ما حرف نمی‌زد و همیشه فقط سعی می‌کرد خاطرات شیرینی که برایش آن‌جا اتفاق افتاده بود را تعریف کند. یک‌بار تعریف می‌کرد؛ روزی در مقری مستقر بودند که کار خاصی نداشتند و تصمیم گرفتند برای گشت و گذار به محیط اطراف بروند. هنگامی که رفتند، چشم‌شان به کندوی زنبور عسل می‌خورد. محمد با دوستانش برای این‌که عسل بخورند، نزدیک کندو شدند. تا نزدیک شدند تعداد بسیار زیادی زنبور به دنبال‌شان افتادند و نیش‌شان زدند. پس از این اتفاق هنگامی که از مأموریت بازگشت، تمام صورتش جای نیش زنبور بود.

همسرم مدافع حرم بود

همسرم، سجاد شیبانی، پسر عمویم بود. سجاد در کشورمان عراق مغازه شیشه‌بری داشت که با آغاز جنگ سوریه تصمیم می‌گیرد برای دفاع از حرم آل‌الله به سوریه اعزام شود. مأموریت آخرش با محمد اعزام شد اما محمد پس از پایان مأموریتش به ایران بازگشت.

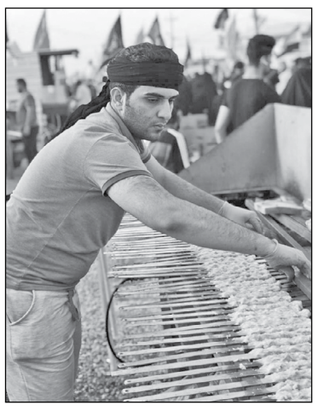

سجاد چون نیروی جایگزین نداشت، در سوریه ماند. دو روز پس از بازگشت محمد، سجاد به شهادت می‌رسد و اول از همه هم محمد این موضوع را متوجه می‌شود و به من اطلاع می‌دهد.

فدک، دختر محمد

من در روزهای سختی بودم و محمد با من تماس گرفت و گفت که می‌خواهد ازدواج کند. گفتم هر چه صلاح می‌دانی همان را انجام بده. همسر برادرم اهل بصره است. مدتی پس از ازدواج محمد برادرخانم محمد، داماد ما شد و با یکی از خواهرانم ازدواج کرد. محمد برای ماه عسل همسرش را به ایران آورد. مدت زیادی از ازدواج‌شان نگذشته بود که خداوند فدک را به آنها هدیه کرد. محمد، فدک را خیلی دوست داشت. ما هم او را خیلی دوست داریم و احساس می‌کنیم روح محمد در بدن او است. این اواخر محمد خیلی علاقه داشت که به ایران برگردد اما به خاطر شرایط کاری‌اش نمی‌توانست در ایران بماند. او مدتی بود در فرودگاه بغداد، در تشریفات حشدالشعبی فعالیت می‌کرد و کارش استقبال از میهمانان حشدالشعبی و خانواده‌های شهدا بود.

شهادت

پنج‌شنبه شب دلم خیلی گرفته بود و با مادرم هم تلفنی صحبت کردم تا کمی آرام شوم. در تلویزیون در شبکه‌های عربی دیدم که سه موشک به فرودگاه بغداد اصابت کرده است. نگرانی‌ام دو چندان شد و با گوشی محمد چندین بار تماس گرفتم ولی جواب نداد. به خودم دلداری دادم و گفتم کمی استراحت کنم تا محمد خودش تماس بگیرد. تازه چشم‌هایم را بسته بودم که صدای تماس گوشی همسرم را شنیدم و دیدم بسیار عصبانی است. گفتم چه شده است؟ چیزی نگفت. گفتم: «من یک خبری در تلویزیون دیده‌ام، بگو چه اتفاقی افتاده؟» و مجدداً گفت: هیچی. تلفن را از او گرفتم و به دوست محمد زنگ زدم و گفتم از محمد خبر داری؟ گفت: «خواهر، محمد شهید شده است». به همسرم

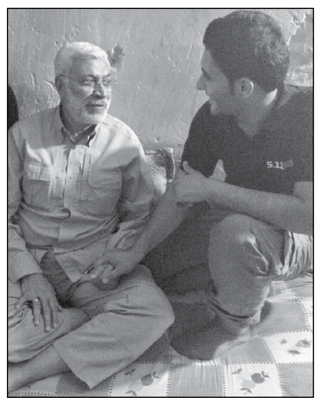

گفتم: محمد شهید شده... همسرم گفت: همه شهید شدند؛ حاج‌قاسم، ابومهدی و چند نفر دیگر.... شهادت حاج‌قاسم و ابومهدی برای‌مان خیلی سخت‌تر بود. آن شب شیفت محمد نبود و برادرم به جای دوستش در فرودگاه مانده بود. او به دیدار ابومهدی رفت و متوجه شد که ابومهدی قصد دارد به استقبال حاج‌قاسم برود که او هم به همراه ابومهدی به استقبال می‌رود. پس از آن‌که شهید سلیمانی به فرودگاه می‌رسد و سوار ماشین می‌شود، محمد پشت فرمان می‌نشیند. مدتی پس از حرکت، موشک‌ها به خودروها اصابت می‌کنند.

روزهای تشییع

فردای آن روز به عراق رفتیم و متوجه شدیم محمد تکه تکه شده است. پیکر در کاظمین بود و به ما گفتند که برویم آن‌جا. متأسفانه به ما اجازه ندادند که پیکر را ببینیم. فقط همسر برادرم پس از حادثه به بیمارستان بغداد رفته بود و او پیکر محمد را از روی کاور لمس کرده بود و به ما گفت: پیکر نه سر داشت و نه دست و پا. در حقیقت پیکری نمانده بود... ما به دلیل ازدحام جمعیت در تشییع نبودیم. به ما گفتند به نجف برویم چرا که پیکر به آن‌جا می‌آید. در حرم امیرالمومنین(ع) مستقر شدیم و چندین ساعت منتظر ماندیم تا پیکرها بیاید. تقریباً ساعت یازده بود که پیکرها آمدند. آیت‌الله بشیر نجفی، مرجع تقلید شیعیان بر پیکر شهدا نماز خواند. نتوانستیم نزدیک پیکرها شویم چون جمعیت بسیار زیاد بود. ما فقط در وادی السلام هنگام دفن، تابوت محمد را دیدیم.

محمد عاشق آقای خامنه‌ای بود

برادرم حضرت آقا را خیلی دوست داشت و می‌گفت هنگامی که آقا بگوید جهاد واجب است همه باید اطاعت کنیم. محمد چند ماه قبل از شهادتش با آقا دیدار داشت. آن زمان آقا دیداری با مسئولین و خدام مواکب اربعین داشتند که محمد هم در آن جلسه حضور داشت. هنگامی که از این دیدار برگشت چشمانش از خوشحالی برق می‌زد و می‌گفت آقا مدام من را نگاه می‌کرد؛ نمی‌دانم چرا! شاید آقا چیزی در من دیده است. حقیقتاً ما هم خیلی دوست داریم آقا را از نزدیک ببینیم. به شهید سلیمانی هم نتوانستیم این خواسته‌مان را بگوییم تا دیداری برایمان فراهم کند و حتی الان هم در حسرت این دیدار هستیم و امیدواریم ما هم روزی مانند محمد توفیق این دیدار شیرین را داشته باشیم. شهید سلیمانی هم از زمانی که پدرم در قید حیات بود به خانه ما رفت و آمد داشت و ما او را عمو صدا می‌کردیم. او ما را بسیار دوست داشت و حتی زمانی که همسرم به شهادت رسید با منزل‌مان تماس گرفت و گفت: فاطمه خانم ناراحت نباش و سعی کرد دلداری‌ام بدهد. ما پس از شهادت حاجی و برادرم از عراق که برگشتیم به دیدار خانواده شهید سلیمانی رفتیم. منزل بسیار ساده‌ای داشتند و آرامش خاصی در آن‌جا حاکم بود.

وصیت نامه

محمد زمانی که به سوریه می‌رفت یک کاغذ به من داد و گفت فاطمه این را نگه دار و هنگامی که شهید شدم آن را باز کن؛ چشم گفتم و در جایی امن قرار دادم. او یک ماه قبل از شهادتش به ایران آمده و عمل لیزیک چشم انجام داده بود. روزهای خوبی بود و من افتخار داشتم،پرستار برادرم باشم. آن زمان به من گفت فاطمه وصیت نامه کجاست؟ گفتم: چطور؟ جایش امن است. گفت: هیچی؛ همین‌طوری پرسیدم. هنگامی که شهید شد یاد این موضوع افتادم و وصیت‌نامه را باز کردم. محمد وصیت کرده بود که مزارش در جوار مزار دوستان شهیدش باشد. قبری که محمد در آن است بارها برای افراد دیگر باز شده بود اما خوب روزی‌شان نشد و محمد و دوستانش همیشه به شوخی دعوا می‌کردند که آن قبر برای کدام یکی از آنها است که الحمدلله در نهایت روزی برادرم شد.

متن وصیت نامه عربی و ترجمه آن از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحیم

فلا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاً عند ربهم یرزقون

برای مادر عزیز و مهربانم؛ من برای دفاع از اسلام ودین محمدی رفته‌ام پس فکر نکن که من مرده‌ام؛ من زنده هستم و در کنار شما هستم. از شما می‌خواهم که از دینت تا زمان ظهور امام مهدی(عج) محافظت کنی. مادر از خواهران و برادر عزیزم خوب مراقبت کن، برای آنها هم پدر باش و هم مادر و هم برادر ومن می‌دانم که همان خواهی بود، خیلی خیلی مراقب آنها باش. مادر به حق زینب (س) قسمت می‌دهم اگر شهید شدم گریه نکن هلهله بکش و شکلات پخش کن. اما خواهران و برادر عزیزم (فاطمه، سکینه، رقیه، بتول و مهدی) من در کنار شما هستم درست است بدنم پیش شما نیست ولی روحم با شماست. این تقدیر و سرنوشت خداوند متعال برایمان رقم زده شما را وصیت می‌کنم که از دین‌تان محافظت کنید که اول خداوند پدر خدا بیامرزمان را در این راه هدایت کرد و بعد ما را. همیشه با هم متحد باشید و مادر را اذیت نکنید و از بتول و مهدی، خواهر و برادر کوچک‌تر مراقبت کنید می‌دانم که غم بزرگی است ولی خداوند این تقدیر را رغم زده وقتی که شهید شدم قبرم در کنار دوستان شهیدم باشد و به حضرت زینب (س) قسمت‌تان می‌دهم گریه نکنید و خوشحال باشید و الگوی خوبی باشید من راه پدرم را ادامه می‌دهم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته. پسرت محمد، برادرتان محمد!

پرچمداران حسین

حمزه؛ فرمانده آزاده

روایتی از زندگی سردار آزاده بزرگ شهید حاج رضا حریری (حمزه)

(از بنیانگذاران و فرماندهان ارشد مقاومت اسلامی لبنان)

محمدجواد مهدی‌زاده

بخش اول

«دیر قانون النهر» را در گذشته بیشتر از هر چیز، به‌دلیل باغ‌های مختلف زیتون در این منطقه مجاور شهر ساحلی و تاریخی «صور» در جنوب لبنان می‌شناختند.

اکنون داستان عوض شده است. حالا دیگر شهر کوچک «دیر قانون النهر» را بیشتر از هر چیزی با صدها فرمانده، جانباز و شهید که در راه دفاع از اهل‌بیت(ع) و نبرد با دشمنان صهیونیست و تکفیری تقدیم کرده است، می‌شناسند.

چندین نفر از بزرگ‌ترین و اثرگذارترین فرماندهان و شهیدان تاریخ مقاومت اسلامی لبنان از اهالی همین منطقه هستند. قهرمان داستان امروز ما، یکی از همین انسان‌های مهم در تاریخ مقاومت است.

* * *

حدود ۱۸ سال از روزی که غده سرطانی اسرائیل با حمایت مستکبرین غرب و شرق در آن سوی مرزهای جنوبی لبنان در خاک فلسطین شکل گرفت، می‌گذشت. فصل بهار تازه از راه رسیده بود که خدا یک پسر به خانواده‌ای از اهالی «دیر قانون النهر»، که فاصله زیادی از مرزهای تحت اشغال صهیونیست‌ها در شمال فلسطین اشغالی ندارد، عطا کرد.

«محمد حریری» و همسرش این هدیه الهی را به عشق امام هشتم شیعیان حضرت ثامن‌الحجج(ع)، رضا نامیدند. آن روز دوشنبه ۵ فروردین ۱۳۴۲ (۲۵ مارس ۱۹۶۳) بود.

* * *

یک سال بیشتر از عمر رضا نگذشته بود که همراه والدینش راهی کویت شد. تا حدود ۹ سالگی در آنجا بود تا اینکه برای ادامه زندگی با پدربزرگ و مادربزرگش به لبنان برگشت. بقیه خانواده هم، به استثنای پدر که مانند خیلی از مردان شیعه لبنانی در آن زمان برای ادامه کار و تأمین معیشت خانواده همچنان در کویت به سر می‌برد، مدتی بعد به لبنان برگشتند.

کمی بعد در سن ۱۰ سالگی شروع به خواندن نمازهای واجب کرد طوری که این کار هرگز در آینده هم ترک نشد.

* * *

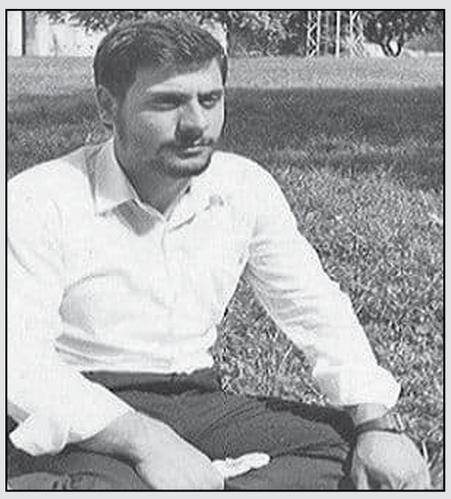

رضا از آنجا که بخشی از تحصیلات ابتدایی را در کویت گذرانده بود، ادامه تحصیلات تا پایان متوسطه را در لبنان سپری کرد. در همان زمان تصمیم گرفت که برای ادامه تحصیل به «هنرکده فنی صیدا» برود و در رشته «مهندسی معماری» به ادامه تحصیل خود ادامه دهد. حین تحصیل به «اتحادیه دانشجویان مسلمان لبنانی» پیوست و در فعالیت‌های آنها مشارکت کرد.

کار دیگر او، همکاری با مجموعه‌های فرهنگی در شهرک مانند «کمیته فرهنگی دیر قانون النهر» و تأسیس گردان پیشاهنگی «محبت» از زیرشاخه‌های انجمن ملی پیشاهنگی «تربیت» بود. فعالیت فرهنگی او و میزان مطالعه‌ای که داشت، نه فقط نسبت به بسیاری از هم سن و سالانش بلکه از خیلی از مردم عادی یا حتی اهل مطالعه و تحقیق به مراتب بالاتر بود.

* * *

درست در همان برهه زمانی، جنگ داخلی لبنان شروع شده و اسرائیل هم از جنوب حمله خود را آغاز کرده بود. در همان زمان رضا حریری در برنامه‌هایی که حاضر می‌شد، در مورد درگیری‌های احزاب لبنانی و فلسطینی از یک طرف و حمله صهیونیست‌ها از طرف دیگر برای مردم توضیح می‌داد تا آنها را از خطرات این دو حادثه مهم آگاه کند.

در دوره جنگ داخلی، چند شخصیت بودند که بسیاری از آنان و صحبت‌هایشان تأثیر می‌گرفت. اولین و مهم‌ترین این افراد، امام موسی صدر، روحانی ایرانی شیعه و رهبر حرکت‌المحرومین، بود که توانسته بود یگانی رزمی از جوانان شیعه تحت عنوان جنبش «امل» تأسیس و از توان این جوانان برای نبرد با ارتش رژیم صهیونیستی و گروه‌های تهدیدکننده علیه شیعیان لبنان استفاده کند. سخنرانی‌های امام موسی صدر نقش مهم در شکل‌گیری تفکر مبارزاتی اسلام در دوران نوجوانی او داشت.

دومین شخصیت مهم، که بعدها تبدیل به اولین شخصیت سیاسی و اسلامی دوران معاصر زندگی او شد و از صحبت‌ها و نظرات او مخصوصاً در مبارزه با رژیم صهیونیستی الگو گرفت، امام خمینی بود. انقلاب اسلامی ایران برای او و تعدادی دیگر از دوستان جوان و همفکرش در «دیر قانون النهر» مانند یک نیروی جدید برای تأثیرگذاری در مبارزه با دشمن صهیونیست بود.

سومین شخصیت، که کتاب‌ها و آثار او را در همان نوجوانی مورد مطالعه قرار می‌داد و از آنها استفاده می‌کرد، روحانی مجاهد عراقی لبنانی‌الاصل «سید محمدباقر صدر» بود. مدت زیادی از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نگذشته بود که صدام، دیکتاتور بعثی عراق، سید محمدباقر صدر و خواهرش بنت‌الهدی را به شهادت رساند. رضا حریری همان موقع متنی آماده کرد و در آن خطاب به نیروهای صهیونیست و گروه‌های دشمن گفت:

«ممکن است نبرد به قیمت جان انسان تمام شود اما جان ما برتر از جان سید محمدباقر صدر نیست!»

* * *

سال ۱۳۶۱ در رشته مهندسی معماری از هنرکده فنی صیدا فارغ‌التحصیل شد. با این وجود، اتفاق مهمی که در آن سال رخ داد، عزم برای مقابله با دشمنان اسلام و لبنان را بیشتر از قبل محکم کرد.

ارتش اسرائیل با حمایت شبه نظامیان مسیحی لبنانی‌تبار و مزدور خود، حمله گسترده‌ای را از زمین، هوا و دریا علیه لبنان به اجرا گذاشت